



۲۰۱۷/۰۵/۲۴



سید هاشم سدید

افشای رسوائی اتحاد چند انسان بی پر نسیب!

قسمت چهارم

بخش دوم

۱۵- هوش من سر جایش است؛ آقای فارانی. چشمان من هم باز هستند. از عقل هم بیگانه نشده ام. شما باید نزد یک روانشناس بروید و خود را تداوی کنید. من همه ادیان را به یک نظر می بینم. اگر در باب مسلمانان به نرمی و مدارا صحبت می کنم، برای این است، که مردم ما پیرو دینی هستند، که باور مسلط جامعه می باشد. احترام با آنچه مردم بدان احترام دارند، احترام به احترام مردم است؛ نه به نفس آنچه مردم باور دارند! مصلحت کشور، تا آگاهی مردم، ایجاب می کند که آگاهان کاری نکنند که گود ها عمیق تر شوند و کشیدگی ها گسترده تر گردند.

بنابراین تصویری مبنی بر این که من زردشتی ام یا یهود و یا عیسوی و...، با این همه نوشته و نقدی که از من در باب ادیان وجود دارد، از منتهای بی خردی شما و هاشمیان ها می باشد.

۱۶- برای شناخت برخی از انسان ها، خصوصاً انسان هایی از خود راضی و دهن لُق، لازم نیست کسی وی را بار بار ببیند. در اولین برخورد وقتی انسان از دهن شما عبارت "هزار هزار سلام" را می شنود، می فهمد که با چه انسان بی وقار و سبکی روبرو است. گذشته از این رفتار شما با مرحوم باختری معرف شخصیت شما بود. از همه گذشته صحبت هائی که میان شما دو نفر در آن روز جریان پیدا کرد، به مصداق این سخن که بدیهیات باعث وصول به مجهولات می گردند، افشاگر همه اسرار درون شما بود. **خوب گفتید: هوش اگر باشد کتاب و دفتر در کار نیست!!**

۱۷- نوشته می کنید: "اینکه نام مارکس را برای برائت خود سدید داستان پردازی منفی علیه من میکند ناگفته واضح میسازد که سدید با خود صادق نیست..."

بی عقل دیده بودم، اما به این حد بی عقل نه!! مگر مقام و منزلت مارکس در جامعه ما آن قدر از اهمیت برخوردار است، که کسی برای برائت یافتن از کار یا گفتار نادرستی لازم است نام وی را وسیله قرار دهد؟ دوم؛ اگر من با خود صادق نمی بودم، با اعتقادی که به مارکس به عنوان یک فیلسوف و یک انسان نیک و مهربان و یک سیاستمدار مترقی و طرفدار عدالت اجتماعی دارم و با درک این حقیقت که جامعه ما یک جامعه مسلمان است و مارکس محبوبیت زیادی در این جامعه ندارد، هیچ وقت از مارکس دفاع نمی کردم. پله ترازو را مانند شما می دیدم و همان چیزی را بر زبان می آوردم، که به ذائقه مردم برابر باشد؛ و هیچ وقت، به هیچ وجه نوشته نمی کردم که: من یک سوسیالیست هستم!!

۱۸- از قیس کبیر که همیشه مرا "آغا صاحب" صدا می زدند، بپرسید که من از ایشان خواسته ام مرا آغا صاحب صدا کنند؟ دیگران هم، اگر من از کسی این خواهش را نموده باشم، می توانند چنین چیزی را بر رخ من بکشند. کسی که طرفدار برابری انسان ها است و فرقی میان انسان ها قائل نیست، هیچ وقت حامی رواج و استعمال القاب اعلیحضرت و والاحضرت و آغا و حضرت و ارباب و خواجه و سردار و خان و امثالهم نیست.

از همه این کلمات بوی مشمئز کننده جدائی انسان از انسان و بوی نفرت انگیز برتری انسان نسبت انسان به مشام می رسد، که تنها خاطر حیوانات انسان نما، مانند هاشمیان را شاد می سازد، که اگر به اشتباه هم لقب "سید" را به پیش نامش نوشته نکنید، آسمان و زمین را یکی می کند!

اگر جامعه ما (به شمول زن من) با استفاده از چنین القابی خود را راحت احساس می کنند، من کاری کرده نمی توانم. جامعه عادت های زیادی دارد، که باید اصلاح گردد، ولی با تأسف کسانی هستند، مانند شما و هاشمیان و چند ده تای دیگر، که برای تسکین خاطر کتیف خود پیوسته و مدام در پی رواج چیز هائی بی معنا و غیر ضروری هستند!

۱۹- من شما را به خاطر بی سوادی تان ملامت نمی کنم، آقای مسعود فارانی! هاشمیان باید خجالت بکشند، که انسان بی سوادی مانند شما را لقب استادی اعطاء کرده است. در کجا و چه وقت خوانده اید که من نوشته باشم شما نزد مرحوم باختری رفته اید؟! یا من وی را به خانه شما آورده ام؟! یکبار دیگر به نوشته من مراجعه کنید و ببینید که من واضح نوشته کرده ام که من به دیدن آن مرحوم به شوالبخ رفته بودم و مسعود فارانی را در آن جا، برای اولین و آخرین بار دیدم!

۲۰- دیگران را سیاهی لشکر خواندن گویای فرعون صفتی و غرور کاذب شما است. واقعیت این است، که مردمانی از خود راضی و مغرور به ندرت متوجه انسان های فروتن و متواضع و کم سخن می شوند. تکبر شما در آن روز به حدی بود، که شما حتا سلام و علیک صحیح هم با من نکردید... بزرگی در غرور نیست، آقای مسعود فارانی؛ در تواضع و افتادگی است؛ عادتی که هنوز هم مرا ترک نکرده است.

می گوئید که من به خانه شما آمده بودم. عذر بدتر از گناه! آیا ممکن است کسی شخصی را که به خانه وی آمده باشد، فراموش کند؟! نه؛ مگر این که انسان سرشار از شراب خودپرستی و تفرعن باشد!!

۲۱- موضوع آقای قیس کبیر و کبیر رنجبر را یکبار آقای قیس کبیر هم به من یادآوری کرده از کسانی شکایت کردند. جواب من به ایشان این بود، که من چون چیزی نمی دانم، چیزی هم در این مورد گفته نمی توانم و اضافه نمودم که اگر چنین چیزی درست نباشد، ثابت کردن آن چندان مشکل نیست. از جانبی شما می توانید از کسانی گله کنید، که شما را فرزند کبیر رنجبر می نامند!

این که شما، آقای مسعود فارانی مرا منبع و منشاء این موضوع می نامید، منتهای بی حیائی و فرومایگی و پستی تان می باشد! من از مرگ خود خبر دارم، اما از این سخن خبر ندارم، ولی شما... چه بگویم به شما، که بیشتر از کلمات و صفات بی حیائی و فرومایگی و ردالت متأسفانه چیزی مناسب حال شما پیدا کرده نمی توانم!!

۲۲- من هم در گذشته برای شما چیز هائی نوشته بودم. مقاله "حقایق را باید در واقعیت ها جست و جو کرد - قابل توجه آقای مسعود فارانی"، در ۱۸ صفحه، که به تاریخ ۱۶ فبروری ۲۰۱۲ نوشته شده بود، حاوی مطالب گونه گون و زیادی است. فرقی میان آنچه در آن وقت نوشته بودم و آنچه امروز می نویسم در اساس و در کل وجود ندارد. چون آن مقاله با آن شرح و بست نتوانست قناعت شما را فراهم کند، این مقاله هم نخواهد توانست رهنمون شما به حقایق باشد! این نکته را به خوبی ملتفت هستم؛ اما نخواستم بد رفاقتی کنم و ترا به پیشگاه داوران تنها بگذارم، مخصوصاً با عادت دروغگوئی و بهتانی که شما دارید!! لینک آن مقاله:

<http://afgazad.com/Adaby-۱۲/۰۲۱۹۱۲-Sadied-Haqaiq-Ra-Baaiad.pdf>

۲۳- وقتی انسان نظر شما را، مبنی بر این که کتاب هائی ایرانی باعث نقصان رشد کتاب خوان، وجود کتاب های خوب و بطی شدن کار نویسندگی در کشور ما می شود، می خواند، به این فکر می افتد، که اصلاً هیچ کشوری نباید از هیچ کشوری به این دلیل که باعث نقصان اندیشه سالم در آن کشور نشود، هیچ نظر و علم و فن و کتاب و نشریه ای را نه وارد کند و نه اجازه خواندن آن را به کسی بدهد.

یکی از اندیشمندان بزرگ و انقلابی فرانسه به این اعتقاد بود که کتاب ها از کتاب ها زاده می شوند. تجربه نشان داده است، که نه تنها کتاب ها، بلکه فرهنگ ها از فرهنگ ها و تمدن ها از تمدن ها به وجود آمده و به وجود می آیند.

در میان کتاب هائی که از ایران یا از تاجیکستان یا شوروی و چین و هند و... به بازار افغانستان وارد و عرضه می شد، بی گمان کتاب های خوبی هم وجود داشتند. اگر شما سر و کارتان با کتاب های نه چندان ارزشمند یا عهد عتیق و به قول شما "بنجل" بوده است، تقصیر شماست. شاید عرضه درک و خواندن کتاب های سنگین و ثقیلی را که برای عامه مردم مشکل بودند، نداشتید!

موضوع دوم این است، همان گونه که در نوشته "حقایق را باید..." در باره فلم های ایرانی به جواب شما نوشتم، که کنترل این مسائل به دست دولت ها بود. دولت ها هیأت سانسور مقرر می کردند. این هیأت هم از میان ما و شما تعیین می شدند. خانه از بنیان خراب بود و ما هم به همین خوش بودیم که زنده هستیم و شاه و وزیر و ناظر و مراقب و وکیل و هیأت سانسور و... داریم و نان و گُر و چای ما می رسد.

سید و شیخ و حضرت و ملا و مولوی هم برای رضایت خاطر شاه و وزیر و وکیل با قصه های بهشت و دوزخ و مزایای صبر و توکل و قناعت و شاه دوستی و... و نوشتن تعویذ و طومار و شوئست به تخیل افکار مردم دست می زدند و به فکر شکم خود بودند.

جامعه را نه کتاب های ایرانی به گمراهی کشاند، نه کتاب های روسی و امریکائی و چینائی و انگلیسی. کسانی که این جامعه را به گمراهی سوق دادند شیخ و حضرت و سید و ملا و مولوی هائی بودند که اجازه نمی دادند مردم با استفاده از عقل پویا و جویای خویش خوب و بدشان را تمییز کنند و خود را از راه توسل به علم و دانش در ردیف سائر کشورهای مترقی جهان قرار دهند؛ و شما هائی که برای این همه انسان گمراه شکم پرست جیفه خوار دربار های عرب و عجم تبلیغ می کردید و تبلیغ می کنید!

آن که ارزش کتاب را می داند، هیچ کتابی را بد نمی گوید. هر کتابی را ورق می زند، می خواند و چیزی از آن می آموزد - حتی از خرابش؛ همان طور که لقمان می گفت!

شما خلاف آن حرف نیکوی "گاندی" تنها کثافت چوکات پنجره را می بینید، هوای صاف و گوارائی را که از پنجره به درون می وزد و مناظر زیبای بیرون را در ورای پنجره نمی بینید. دنیا، دنیا استقراض و داد و گرفت است. شما می خواهید پنجره ها را ببندید، و من می خواهم همه پنجره ها را باز کنم، به این شرط که هوای پاک و سالم داخل اتاق گردد!

کتاب های قصه خوانی طالب و داعش و حقانی و امثالهم به وجود می آورد، اما "روح القوانین" و "خوشه های خشم" و "جنگ و صلح" و امثالهم به شما می فهماند که شما که هستی؟ حق و حقوق تان چیست؟ آن هائی که بر شما حکم می رانند که و چه هستند و آیا حق دارند شما را به مثابه برده به کار بگمارند و استثمار کنند، یا نه؟ قانون چیست؟ برابری چیست؟ انسان و انسانیت چیست؟ به شما می فهماند که بهره کشی و به خرج دیگران زیستن عملی است زشت و غیرانسانی؟ از چه راه هائی انسان ها می توانند در کنار هم به آرامی زندگی کنند؟ هر انسانی سالمی باید کار کند - حتما اگر نواسه و کواسه پیامبر خدا باشد! چرا یک تعداد محدود انسان ها از سیری می ترکند و تعداد کثیری از گرسنگی تلف می شوند؟ از جنگ و صلح کدام یک را باید انتخاب کرد؛ و چرا؟ کدام نوع حکومت خوب و کدام نوع آن خراب است؟ و...؟

شما از گاندی حرف می زنید، بدون این که به افکار والای گاندی آشنا باشید. بروید یک دو کتاب در مورد شخصیت، افکار، عقاید سیاسی و مذهبی گاندی مطالعه کنید، بعد در مورد وی صحبت کنید! کتاب های زیاد در ایران در مورد این شخصیت بزرگ فکری - سیاسی هندی نوشته و ترجمه شده است. کمی از تعصبی که در مقابل ایرانی ها دارید، بکاهید. بد نیست! گاندی پنجره ها را در برابر فرهنگ و دانش غرب، با وجودی که علیه انگلیس، قوی ترین نماینده غرب در آن زمان، مبارزه می کرد، نبست. و هیچ گاه نخواست دیگران را به بستن آن ترغیب کند... شما با این همه تعصب چگونه از گاندی سخن می زنید؟!

۲۴ - متوجه عیوب خود شدن نیز یکی از امتیاز هائی است که انسان ها باید بدان بیالند. شما از یک یا دو ایرانی نام برده اید که از کار های فرهنگی - علمی ناپخته و نارسا که در ایران شده و می شود، دلخور هستند. من با صد ها نوشته، از انسان های اکادمیک تا مدرس مدرسه و ملای ایرانی برخوردارم که از عیوب در کار نویسندگی و تحقیق و تتبع و از موانع موجود در

سازندگی و راه رشد و کمال شکوه دارند. در مقاله "حقایق را باید..." از کتاب فروش یک کتاب فروشی یاد کردم که با تعجب توأم با ناراحتی از چاپ چند میلیونی کتاب "کاغذ پران باز" - امری که در ایران تا همین امروز تحقق نیافته است - به من خیر داد و گفت: چنین کاری تا کنون برای هیچ یک از نویسندگان ایرانی رخ نداده است. شما مردم با استعدادی هستید و...

این سخن چهار پهلو دارد:

یک - افغان ها واقعاً مردمان با استعدادی هستند. اگر اشخاصی مانند شما ها بگذارند زمینه برای شان فراهم شود، شاهکار می کنند.

دو - نیرو های کهنه پرست و عقب مانده تا امروز این امکانات را از این انسان های مستعد و صاحب قریحه گرفته بودند و هنوز هم تلاش دارند که این امکانات را از ایشان بگیرند. اگر آقای حسینی در افغانستان می بود، به دلالتی چند، از آن میان سخت گیری های ارباب دین و تعصب های دیگر، بسیار بعید بود که قادر به نوشتن این کتاب می شد.

سه - دیدن و پذیرفتن عیب خود، خود نوعی از هوشمندی است که جلو تکرار اشتباهات را می گیرد - امری که ما هنوز متوجه آن نشده ایم!

چهارم - با خجلت باید بگویم که این کتاب را، با آن که نویسنده آن یک افغان است، ایرانیان ترجمه کرده اند، نه ما افغان ها!! آیا برای ترجمه آن هم به حمایت مالی دولت نیاز بود؟!

پایان قسمت چهارم بخش ۲

ادامه دارد

بخش های اول و دوم را با کلیک بر لینک های ذیل مطالعه می توانید:

قسمت اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_behossul.pdf

قسمت دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_bay_pransip_02.pdf

قسمت سوم بهش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_3.pdf

قسمت سوم بهش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_3.pdf

قسمت چهارم بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_4_1.pdf